

## مسند قضا و استقلال قضایی

عبدالله رجبی\*، دانشجوی دوره دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تهران  
اسماعیل کریمیان، دانشجوی دوره کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه تهران  
(تاریخ دریافت: ۸۹/۵/۱۵ تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۰/۴)

### چکیده:

استقلال قضایی در تاریخ نظام‌های حقوقی ریشه دارد و امروز هم اهمیت آن افزون شده است. جهت شناخت این نهاد، به بررسی ماهیت آن از نظر سلبی (استقلال از...) و ایجابی (استقلال در...) پرداخته‌ایم و آن را به اعتبار مبنا (استقلال رسمی و عملی) و موضوع (استقلال شخصی و سازمانی) دسته‌بندی نموده‌ایم. سپس، برای آن سه هدف و فایده عمده را یافته‌ایم: پاسداری از حقوق جامعه، حفظ حقوق دادگستری و رعایت حقوق افراد. استقلال قضایی با نهادهای حقوقی دیگر پیوندهایی دارد: ممکن است با بی‌طرفی قضایی خلط شود یا این‌که درباره اشخاصی مشابه دادرسی، همانند داور یا دادستان نیز مطرح شود. با این همه، استقلال قضایی مطلق نیست و در قلمرو اثرگذاری خویش، برای رعایت مقاصد پیش‌گفته، با محدودیت‌هایی روبروست؛ پس بایستی در کنار تأمین استقلال، نظامی برای مسؤولیت قضایی نیز وجود داشته باشد تا پاسخ‌گوی اعمال خود هم باشد.

**کلیدواژه‌ها:** تفکیک قوا؛ بی‌طرفی؛ پاسخ‌گویی؛ استقلال شخصی؛ استقلال سازمانی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

آزادی موهبت الهی است که در نهاد بشر به ودیعه نهاده‌اند؛ بودش سبب باروری اندیشه و خلاقیت و نبودش موجب خوار شمردن خویش و شکستن هنجارها است. وقتی از دریچه نهادهای بشری به آزادی می‌نگریم، نمودهای گوناگونی از آن می‌بینیم: «استقلال قضایی» چهره‌ای از آزادی قضات در صدور رأی است؛ همچنان که آزادی بی‌قید را کسی نمی‌پذیرد، تصمیم‌گیری قاضی باید به شیوه‌ای باشد تا خلاقیت او برای اجرای عدالت و برقراری نظم، در چارچوب قواعد حقوقی افزون شود.

استقلال قضایی، اصل مشهوری است؛ بی‌شک همه به اشراق در می‌یابند که مفهوم آن چه و هدف از آن چیست. با این همه، کمتر بدان اندیشیده و آن را کاویده‌اند، مگر به صورت مصداقی و در لابلای مسایل مختلف حقوقی. برای همین، نیاز به مطالعه «اصل استقلال قضایی» را جدی پنداشته و روشن کردن حدود آن را گامی در راه بهبود حال نظام دادگستری می‌دانیم. چرا که گاهی در مسیر اجرای این اصل، تردیدهایی را می‌بینیم و شایعاتی را در نقض آن می‌شنویم.

داوری به بیان قرآن، از صفات خداست و انسان به خلافت از او به ارث برده است.<sup>۱</sup> از آن جایی که انسان خاکی، شایستگی تکیه زدن به این سریر آسمانی را یافته، شایسته است بکوشد تا از ویژگی آسمانی‌اش تهی نشود. برای همین، به سهم خویش و به میزان وسعی که داریم، کوشیده‌ایم تا آن را «مسندی از آسمان» بدانیم و ویژگی‌هایش را بیان کنیم.

استقلال قاضی با شاخه‌های گوناگون علمی مرتبط است: الف. هنگام مطالعه استقلال قضات، می‌توان وارد علم سیاست شد و نظریه‌های فلسفه سیاسی را به کار گرفت؛ مثل دموکراسی و...؛ ب. می‌توان وارد حقوق عمومی شد و در بحث از تفکیک قوا به آن پرداخت؛ ج. از منظر حقوق بشر نیز می‌توان به استقلال قاضی پرداخت؛ چرا که شنیدن دعوای هر انسانی و تصمیم‌گیری در باره آن از حقوق طبیعی وی است؛ پس هرکس حق دارد امور خطیر جانی و مالی خویش را به قاضی مستقلی بسپارد. نظر ما بیشتر به مبانی حقوقی آن است.

## بخش نخست: مفهوم و هدف استقلال قضایی

در بررسی مفهومی هر نهاد، ابتدا باید به آن چه که میان انسان‌ها گذشته، رجوع کرد. تاریخچه و سابقه نهادی مانند استقلال قاضی، سبب آشنایی بیشتر با ماهیت این نهاد می‌شود تا بتوانیم به مفهوم، هدف و قلمرو آن پی ببریم.

۱. یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق (قرآن کریم، سوره ۳۸، آیه ۲۶)

### گفتار نخست: منشأ تاریخی

هنگامی که انسان‌ها اراده کردند وضع نخستین را رها و یکجانشینی اختیار کنند، دریافتند که ناگزیر می‌بایست پاره‌ای از آزادی بی‌حد خود را به پای نظم اجتماعی بریزند؛ این بود که در صدد برآمدند تا زمام امور را بدست قدرتی برتر از نیروی افراد جامعه بسپارند. انسان‌ها این مهم را، که حافظ امنیت و نظم اجتماعی و مظهر اراده افراد جامعه است، در دوران‌های مختلف و به روش‌های مختلف، به اشخاص گوناگونی تفویض نمودند. در ابتدا آن را به بزرگ قبیله یا ریش سفید قوم اعطا کردند؛ پس از رشد جمعیت و شکل‌گیری شهرها، پادشاهان متصدی امر نظم و امنیت شدند و بعد از سقوط امپراتوری‌ها، زمین‌داران وارد عرصه شدند.

اما با رشد اجتماعی و فرهنگی بشر و توسعه علوم، این قدرت بایستی به شخصیتی اعطا می‌شد که مظهر اراده انسان‌ها است؛ از این رو، دولت‌های کنونی بوجود آمدند. اما نمی‌شد همه قدرت جامعه را به یک شخصیت، یعنی «دولت» به معنای اخص، سپرد؛ چرا که خدشه به آزادی و عدالت را در پی داشت و بدین دلیل است که نظاره‌گر انقلاب‌های متعدد در طول تاریخ هستیم. از این روی، خردمندان جامعه دریافتند که اگر یک قدرت، قانون وضع کند و هم او آن را اجرا کند و سپس، به فصل خصومت بپردازد، «تجلی اراده عموم در این شخص»، گزافه‌ای بیش نیست. در نتیجه، تمرکز قدرت، علت مبارزات آزادی‌خواهانه شد و «نظریه تفکیک قوا» (Separation of Powers) پیشنهاد گردید. بدین ترتیب، حاکمیت به سه شعبه مجزای اجرایی، قانون‌گذاری و قضائی تقسیم شد. اما برای این که تفکیک مزبور کارآمد باشد، نیازمند «استقلال قوا» یا مداخله نکردن در امور یکدیگر، به ویژه از نظر ما، در امور دستگاه دادگستری و «توازن قوا» یا روابط قاعده‌مند و نظارت بر یکدیگر است (Checks and Balances). بنابراین، برای رعایت نظم و اجرای عدالت، بایستی قایل به استقلال دستگاه قضایی بود؛ این استقلال در مواردی، با استقلال شخصی قاضی منطبق و در همه موارد، مقدمه‌ای بر استقلال قضایی و اجرای عدالت است.

به هر حال، لازم است پیش از بررسی ماهیت استقلال قضایی، به سابقه تاریخی آن در برخی از نظام‌های حقوقی مؤثر بر نظام حقوقی ایران بپردازیم.

### الف. اسلام

در تاریخ اسلام، نخستین بار در زمان خلیفه دوم، میان قوه قضایی و اجرایی جدایی حاصل شد. او بیشتر به امور اجرایی می‌پرداخت و در امور قضایی، نه تنها از مشورت دیگران سود می‌برد، بلکه گاهی قضاوت را به دیگران، همانند علی (ع) می‌سپرد. (ساکت، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸) از فرمان مشهور امیرالمومنین (ع) به مالک اشتر نیز بر می‌آید که مالک، از تصدی قضا منع شده و تنها، نصب قاضی

به او سپرده شده است. (علی بن ابیطالب، ۱۳۷۹، ص. ۸۷۷)؛ همچنین در این نامه مشهور، در باره ویژگی‌های دادرس آمده است که طرف‌های دعوا نتوانند بر او اثر کنند و در مال دنیا نیازمند دیگران نباشد. (همان) در روزگاران پسین، یعنی در زمان عباسیان نیز، نهادی به نام قاضی‌القضات پدیدار شد که خلیفه عباسی در گماردن قضات، از او یاری می‌گرفت. به گفته برخی، این نهاد، نمونه اسلامی موبدان موبد ایران پیش از اسلام بود (ساکت، صص. ۱۳۶ و ۱۳۷). و اکنون می‌توان آن را که یکی از نمودهای روشن استقلال قضایی در سرزمین‌های مسلمانان در روزگاران گذشته بود، با رییس دستگاه دادگستری قیاس کرد.

علاوه بر این، در بیشتر موارد، خلفای اسلامی بر رأی قاضی گردن می‌نهادند. (عالیه، ۱۴۰۶، ص. ۶۰) در نتیجه، قاضی در صدور رأی، استقلال داشت. مثلاً اگر حاکم از اجرای حکم قاضی کوتاهی می‌کرد یا در این باره اختلافی رخ می‌داد، معمولاً قاضی بر اجرای حکم خویش پافشاری می‌کرد یا از قضاوت دست می‌کشید. (ساکت، ۱۳۸۲، ص. ۱۲۷) در این جا، مقصود، استقلال شخصی دادرس در صدور رأی است و مناعت طبع قاضی و عمل به خواست او معنای استقلال را دارد. به هر حال، رد دخالت خلیفه در امور قضایی نیز یکی دیگر از نمادهای بارز استقلال قضایی در اسلام است، به گونه‌ای که قضات شفاعت کسی، حتی مقام بالاتر از خود را نمی‌پذیرفتند (عالیه، ۱۴۰۶، ص. ۶۲) لذا اگر قاضی تصمیمی می‌گرفت، بایستی اجرا می‌شد.

سرانجام باید گفت: «واقعه سمرقند» از نمادهای مهم استقلال قضایی در تاریخ اسلام است. (همان، ص. ۶۱) در این واقعه، فرمانده سپاه عرب در خراسان، در سال ۹۶ هجری قمری، با زور و بدون آگاهی مردم شهر سمرقند و با ادعای شکستن پیمان پرداخت جزیه، آن جا را اشغال نمود؛ مردم شهر نیز داد خود را به سوی عمر بن عبدالعزیز بردند و او یکی از دادرسان را به این امر گماشت. دادرس پس از این که پی برد مردم سمرقند پیمان نشکسته‌اند، رأی داد تا پایان مهلت پیمان نخست مردم شهر با مسلمانان، بایستی شهر خالی از سپاه اسلام باشد و پس از آن، اگر خواستند می‌توانند سازش کنند یا جنگ پیشه نمایند؛ خلیفه دستور به اجرای رأی داد و شهر به ساکنین آن بازگشت (زرین کوب، عبدالحسین، دو قرن سکوت، ابن سینا، چ. سوم، ۱۳۴۴، به نقل از ساکت، ۱۳۸۲، ص. ۱۷۶).

#### ب. غرب:

در عالم نظر، مفهوم تفکیک قوا و استقلال آن‌ها را ارمغانی از فلاسفه قرن هجدهم اروپا می‌دانند. (قاضی، ۱۳۶۸، ص. ۱۲۸ و بعد) اما پیش از این، ارسطو در بخش یازدهم کتاب چهارم سیاست خود، تفکیک قوا و حکومت‌داری سه قوه مستقل را به رسمیت شناخته است. (ارسطو،

۱۳۸۱، ص. ۱۸۷ و ۱۸۸) برخی نیز طرفدار نظریه حکومت با دو قوه (مقننه و مجریه) مستقل و برخی به طور کلی طرفدار تداخل قوا بودند. (ر. ک.: عمید زنجانی، ۱۳۷۹، صص. ۱۳۱ و ۱۳۴) اما هشدارهای منتسکیو سبب شد که تفکیک قوای سه گانه مقبول اهل نظر افتد. او تداخل قوا را سبب سلب آزادی و وضع و اجرای نامناسب قوانین می دانست و بر این بود که اگر فرد یا هیأتی، قانون بگذراند و هم آن را اجرا کند و سپس به حل اختلاف و فصل خصومت پردازد و جنایات را کیفر دهد، همه چیز از بین می رود؛ او همچنین بر آن است که نباید دستگاه دادگستری در دستان یک هیأت دائمی قرار گیرد؛ بلکه طبق مقررات، در بعضی از اوقات سال انتخاب گردد. (منتسکیو، ۱۳۴۳، ص. ۱۸۸-۱۹۰)

انگلیس از کشورهایی است که استقلال قضایی آن، دارای ویژگی‌های خاص است. استقلال رسمی قضایی در این کشور، از سال ۱۷۰۱ به دست آمد. مثلاً برابر قوانین مجلس، قضات از امنیت شغلی برخوردار شدند و دستمزد مشاغل قضایی افزایش یافت (Klerman & Mahoney, 2005, p. 3) اهمیت استقلال قاضی در این کشور زاینده اختلاف شاه و مجلس و جلب دادگاه‌های دادگستری در جنگ قدرت بود. (Shetreet, 1976, p. 3-4) این اختلاف، به دانشمندان نیز سرایت نمود: بیکن بر این بود که قضات شیر هستند، اما شیرهای تحت نظارت تخت شاهی و بایستی بدانند که مانع امور حکومت و مخالف آن نباشند. به باور او، وظیفه قاضی نه تنها اعلام قانون، بلکه حمایت از دولت است. اما کوک بر این بود که قضات باید بی طرفانه به تفسیر و اجرای حقوق برتری پردازند که حاکم بر امتیازات سلطنتی و حقوق مجلس و افراد است (Ibid, p.6). به طور کلی، استقلال قضات در دوره‌های مختلف، دارای معانی مختلفی بوده است؛ چرا که معیارهای موجود جامعه و اوضاع سیاسی و اجتماعی در زمان‌های گوناگون تغییر می‌کند؛ لذا بایستی مفهوم آن را در همان دوره یافت. (Ibid, p.1)

### گفتار دوم: مفهوم

معیارهایی وجود داشته که در روزگاران و سرزمین‌های گوناگون مشترک بوده است. ما در این جا ابتدا به جنبه‌های گوناگون استقلال قضایی، برای آشنایی اجمالی با آن می‌پردازیم و سپس تعریف دقیقی از آن برای شناخت کافی این مفهوم به دست می‌دهیم. شمارش عناصر یک نهاد، سبب می‌شود تا از جنبه‌های گوناگون با آن مفهوم آشنا شویم و آماده بحث دقیق‌تر راجع به آن باشیم. لذا بر اساس تفکیک‌هایی که از این مفهوم می‌توان نمود، قلمرو آن را روشن می‌کنیم تا آماده تعریف آن باشیم.

**الف. عناصر:**

«استقلال قضایی» یعنی آزادی صدور حکم در محدوده قانون. پس، همان‌گونه که آزادی را به دو گونه سلبی و ایجابی تقسیم کرده‌اند، (Berlin, 2002, p. 169) می‌توان استقلال قضایی را به «استقلال از...» و «استقلال در...» تقسیم نمود. در این تقسیم، بیشتر مفهوم سلبی این نهاد مد نظر ماست و اغلب، با شمردن اقداماتی که برای قوه اجرایی یا قانون‌گذاری ممنوع است، می‌گوییم که چه چیزی نباید مخل استقلال شود؛ مثلاً رییس جمهور نمی‌تواند قاضی را عزل کند یا محل مأموریتش را تغییر دهد. با این همه، ممکن است برای یک دادرس این مسأله پیش آید، که اگر یکی از اوصاف من استقلال است، چه مفهومی دارد! پس وجهه مثبت استقلال نیز بسیار مهم است و باید آن را در نظر داشت؛ نباید در این تحقیق، عناصر درونی استقلال را از یاد برد. (Winker & Zagel, p. 5-6)

به هر حال، در مفهوم سلبی، بر نیروهای ناقض استقلال قضایی نظر داشته و بر آنیم که قاضی باید از آن‌ها مستقل باشد؛ آن‌هایی که معمولاً برای اثرگذاری در تصمیمات قاضی تلاش می‌کنند و نوعاً قدرت اعمال نظر خود را در فرآیند تصمیم‌گیری دارند، چه به هدف خود برسند یا خیر. منصب داران اجرایی، همانند مقامات دستگاه دادگستری، بیشتر از نظر شغلی و مالی مؤثرند و قوای سیاسی، همانند احزاب، رسانه‌ها و... از نظر روانی مؤثرند. در مفهوم ایجابی نیز، در پی این هستیم که قاضی یا دستگاه قضایی بایستی در چه چیز مستقل باشند و اثر نیروهای مداخله‌گر در استقلال قضایی را در چه چیزی نفی کنیم.

علاوه بر این، مفهوم استقلال قضایی را می‌توان به اعتبار مبنا و موضوع نیز تقسیم نمود.

**نخست، استقلال قضایی به اعتبار مبنا:** استقلال قضایی را از این نظر می‌توان به استقلال قانونی یا رسمی (de jure) و استقلال عملی (de facto) تقسیم نمود.

ممکن است قانونی، صریحاً لزوم وجود استقلال قضایی و قلمرو آن را بیان کند؛ (Field & Voigt, 2003, p. 498) یعنی آن را وارد نظام حقوقی خاص نموده و در قوانین اساسی یا عادی خود به آن اشاره کند. (Barak, 2006, p. 76) منظور از آن، تجلی اصل در متون الزام‌آور حقوقی، جدا از عمل به آن است. همچنین، استقلال قضایی عملی، یعنی اجرای اصل در یک کشور است، که در رفتار و اعمال قوای رسمی کشور تجلی می‌یابد و با تفسیر آنان از مفهوم عدالت و نظم مرتبط است. (Ibid, p. 76; Hayo & Voigt, 2007, p. 274-275)

ممکن است عمل به اصل استقلال قضایی یا واقعیت حقوقی یک کشور در التزام به این اصل، مخالف تفسیر رسمی یا قانونی آن اصل یا موافق آن باشد. با این همه، در صورت موافقت هم

نمی‌توان آن دو را کاملاً منطبق دانست. هر آنچه در متون اساسی ارزش بیشتری داشته باشد، مقامات، از قانون‌گذاران عادی تا مجریان قانون، در عمل، به آن ارجح بیشتری می‌نهند و در تصمیمات خود اهمیت آن را در نظر می‌گیرند و اگر تنها نامی از آن ببرند و زوایای اصل را روشن نکنند، تنها همین نام از او به جای می‌ماند. مثلاً ممکن است قانون اساسی به لزوم اصل استقلال قضایی اشاره کند، اما قوانین عادی معارض یا تصویب‌نامه مخالفی وجود داشته یا عمل مقامات رسمی گونه‌ای دیگر باشد. پس واقعیت، ملاک است؛ برای همین گفته‌اند حقوق‌زنده را تنها باید در عمل دید.

**دوم، استقلال قضایی به اعتبار موضوع:** از این نظر، استقلال قضایی ممکن است در باره دستگاه دادگستری و دادگاهی که دعوا در آن جریان دارد یا شخص دادرس مطرح شود:

یکی از شروط مهم استقلال قضایی، استقلال شخصی دادرس (Personal Independence) است؛ استقلال شخصی، یعنی آزادی دادرس از هرگونه فشار. (Barak, 2006, p. 78) منظور از فشار، فشار درونی مربوط به حقیقت و واقعیت اجتماعی نیست؛ چرا که قاضی بخشی از آن است و در آن رشد نموده و فرهنگ و آداب اجتماعی را وام‌دار آن است. بلکه منظور، آزادی دادرس از فشارهای بیرونی، جدا از منبع آن است؛ یعنی استقلال در برابر خویشان، دوستان، طرف‌های دعوا، صاحبان قدرت، افکار عمومی، همکاران و کسانی که مدیریت نظام قضایی را در دست دارند؛ مرشد دادرس و منبع التزام او، تنها قانون است؛ او ما فوق دیگری ندارد (Ibid.). پس وقتی استقلال قاضی تهدید می‌شود که فشارهای بیرونی او را وادار کنند به فراتر از تفسیر مقررات بیندیشد، مقررات را نادیده انگارد و آزادی تصمیم‌گیری‌اش به محدودیت در آن تبدیل شود. البته این تهدید، ممکن است منتج به نتیجه دلخواه مداخله‌گران در استقلال قاضی نشود، اما بایستی از این تهدید پیشگیری نمود تا نگرانی برخاسته از احساس عدالت برای موارد اندک حصول به نتیجه، فرونشیند. چنان که می‌بینیم، در این جا بیشتر، استقلال قضایی در درون دادگاه نمود پیدا می‌کند و با شخص دادرس سر و کار دارد؛ استقلالی که تضمین‌کننده عدالت است و اگر نباشد، اولین اثر آن در حقوق اصحاب دعوا نمایان می‌شود. در اهمیت این استقلال، همین بس که در انگلیس استقلال قوه قضاییه در قالب استقلال قاضی مطرح می‌شود. (Stevens, 1999, p. 376) این نوع استقلال دارای مصادیقی است، از قبیل تصمیم‌گیری قضایی و اعمال وظایف رسمی دیگر که تنها مشمول قانون است؛ و تأمین شغلی در دوران تصدی‌گری قضایی. (Shetreet, 1976, p. 17)

استقلال دستگاه دادگستری، معروف به استقلال نهادی (Constitutional Independence) است؛ یعنی دستگاه دادگستری یک کشور، از دیگر شعب قدرت، از جمله قوه اجرایی و قوه قانون‌گذاری

مستقل باشد. (Barak, 2006, p. 17) در این نوع استقلال، سازمان اداری دادگستری هم مد نظر است؛ به گونه‌ای که نظام درونی آن، مستقل از سایر قوا، طراحی و مدیریت شود. (Ibid, p. 80) به طور کلی، دستگاه دادگستری مستقل، نهادی است که قضات آن، تا زمانی که رفتار شایسته دارند از تصدی به قضاوت، دستمزد کافی که آنان را از اجبار دولت یا اشخاص حمایت می‌کند، منزلت کافی که امید ترفیع به مقام بالاتر انگیزه مهمی نیست، نظام مزایایی که برای دستکاری دولت دشوار است و قواعد مربوط به صلاحیت دعاوی در برابر دخالت تقنینی و اجرایی مقاوم است، بهره مند هستند. (Klerman & Mahoney, 2005, p. 2-3) با این حال، مسأله اصلی، ناتوانی ارزیابی عینی همه این اوصاف است.

از سویی، این نوع استقلال ضامن استقلال فردی قاضی است و با رعایت آن، مسلماً بخشی از استقلال شخصی هم از مداخله محفوظ می‌ماند؛ به عبارت دیگر، استقلال دادگستری، دیوار محکمی است که از نفوذ و تأثیر ناروای دیگر شعب قدرت در تصمیم دادرسان پیشگیری می‌کند. (Ibid.) و از سوی دیگر، با تفکیک قوا رابطه دارد؛ چنان که در انگلیس، تفکیک قوا را تضمین‌کننده استقلال قضایی یک کشور می‌دانند؛ به گونه‌ای که استقلال قاضی متأثر از تفکیک قواست و در نتیجه دارای نتایج سیاسی در کنار مباحث حقوقی است. (Stevens, 1999, p. 373 - 374)

به هر حال، دخالت در استقلال فردی دادرس، برای حاکمیت قانون زیان‌بار است و دخالت در استقلال قوه قضاییه، تأثیرات بدی بر وظایف فردی قضات دارد و بر استقلال آنان مؤثر است.

#### ب. تعریف:

هدف ما در این نوشته، درک بیشتر مفهوم و مبانی استقلال قضایی است، لذا در پی آن هستیم تا به اندازه کافی تعاریف گوناگون این معنا را برشمریم.

جعفری لنگرودی، استقلال قضائی را این گونه تعریف نموده است: «دادگاه‌ها تحت نظر قوه اجرایی نباشند؛ چنان که قبلاً در دست پادشاهان و حکام و فئودال‌ها بود» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶، ص. ۳۴۸) با دقت در این تعریف، مفهوم کلی اصل استقلال قضایی به ذهن می‌آید؛ چرا که عناصر مهم و عملی آن، یعنی دخالت قوه اجرایی در امور قضایی به حساب آمده است؛ با این همه، برای منظور ما تعریف کاملی نیست؛ نخست این که، تعریف مذکور ماهیت سلبی دارد تا ایجابی؛ لذا مفهوم دقیق استقلال قضایی را روشن نمی‌کند و دارای جامعیت نیست. دوم این که، گرچه استقلال قاضی متأثر از استقلال قوه قضائیه است، این تعریف بیشتر به استقلال نظام دادگستری توجه دارد تا همه عناصر استقلال. قاضی بایستی از دخالت قوای دیگر، از جمله قوه اجرایی ایمن



باشد؛ همچنین، درون قوه قضاییه آزادی کافی داشته باشد تا با فراغ بال و در چارچوب قانون به دعاوی رسیدگی کند.

در تعریف دیگر آمده است که «دادرس هنگام رسیدگی به موضوعات و ادعاهای مطروحه و اعمال حکم بر آنها و حتی تفسیری که از قانون ارائه می‌دهد، تابع قاعده سلسله مراتب اداری و تکلیف اطاعت از مقام بالاتر نیست. قضات در رسیدگی به دعا و اعمال حکم بر آن، حتی از دستگاه قضائی به معنای عام و سایر قضات و طرفین دعا و هر شخص ذینفع در دعا جدا تلقی می‌شوند و استقلال دارند» (غمامی و محسنی، ۱۳۸۶، ص. ۴۲ و ۴۴) این تعریف، دقیق‌تر از تعریف پیشین است و بیش از آن، ماهیت اصل استقلال قضایی را روشن می‌سازد. با این همه، خالی از ایراد نیست: نخست این که، همانند تعریف پیشین، دارای ماهیت سلبی است و مفهوم ایجابی اصل پیش گفته را روشن نمی‌سازد. دوم این که، عکس تعریف بالا، تنها به استقلال شخصی قاضی نظر داشته و به سایر عناصر اصل، مانند استقلال دستگاه دادگستری اشاره نمی‌کند. سوم این که، چون نویسندگان آن در پی شمارش مصادیق نقض استقلال در تعریف بوده‌اند، تنها به برخی از آن‌ها نظر داشته‌اند و دسته بزرگی از ناقضان اصل، یعنی نیروهای خارج از دادگستری، همانند مقامات اجرایی، قوه قانون‌گذاری و رسانه‌های گروهی و... را از یاد برده‌اند. سرانجام، نویسندگان بیشتر از دریچه جریان دادرسی به اصل مذکور توجه نموده و آن را محدود به همین یک جریان نموده‌اند؛ در حالی که ممکن است خدشه به استقلال قضایی، نظام‌مند باشد و بر دسته‌ای از دعاوی با ویژگی‌های مشابه مؤثر باشد یا این که ناقض اصل، در پی اعمال دیدگاه خاص بر مجموعه قضات باشد تا در قضاوت آینده‌شان به کار افتد.

در تعریف دیگر گفته‌اند: «استقلال قضایی دلالت دارد بر توانایی تصمیم‌گیری قاضی درباره موضوع، آزاد از تأثیر ناروای قوای اجرایی، قانون‌گذاری، طرف‌های دعا یا هرکسی که در جریان دادرسی یا نتیجه آن نفعی دارد» (Linton, 2006, p. 328) همچنین گفته‌اند: «قاضی در جایگاه دادرسی، نسبت به موضوع مطرح شده با آزادی کامل و بر مبنای واقعیت‌ها و بر پایه قانون و بدون هرگونه دخالت، فشار یا نفوذ نادرست از جانب هریک از بخش‌های حکومت یا جای دیگر، رسیدگی و تصمیم‌گیری کند» (دهقانی، ۱۳۸۸، ص. ۸۳) این تعاریف نیز به رغم این که کامل‌تر از تعاریف پیشین است و مصادیق نفی استقلال را برشمرده‌اند، به زعم ما بیشتر به استقلال شخصی قاضی و به جریان دادرسی نظر دارد و استقلال سازمانی یا نفی نظام‌مند استقلال را نادیده گرفته‌اند.

همچنین در تعریف دیگر آورده‌اند: «دادرس در تصمیم‌گیری درباره موضوعات پیش روی دادگاه آزاد است تا برابر تشخیص خود از موضوع و فهم خویش از قانون، جدا از نفوذ نامشروع، یا فشار مستقیم یا غیرمستقیم، از هر بخش یا به هر دلیل، عمل کند و قوه قضاییه مستقل از قوه اجرایی و

قانون‌گذاری است» (Barak, 2006, p. 78) این تعریف، نسبت به تعاریف پیشین ایراد کمتری دارد؛ اما باید گفت که تصمیم قاضی نیاز به اجرا دارد و لذا ممکن در مواردی نیاز باشد، این اجرا از طریق نیروهای دیگر جامعه که در قوه قضاییه حضور ندارند، تأمین شود؛ لذا بررسی استقلال قاضی در اینجا شرایط خاص خود را دارد. (Klerman & Mahoney, 2005, p. 8) بنابراین، صدور حکم، بدون این که آن حکم اجرا شود، همانند صادر نکردن حکم است. لذا استقلال قضایی در هر دو زمینه صدور رأی و اجرای آن مد نظر است.

در نتیجه، «استقلال قضایی» عبارت است از «نفی مداخله یا تأثیرگذاری نیروهای ناصالح در اعمال قضایی، اعم از صدور رأی یا اجرای آن». مداخله یا تأثیرگذاری ممکن است مربوط به یک جریان دادرسی خاص و موردی باشد یا تغییر رویکرد قاضی یا دستگاه قضایی در موارد خاص را در بر گیرد؛ یعنی مداوم و نظام‌مند باشد. مثلاً جایگاه قاضی مستعد تصمیم‌گیری به نفع نهاد یا اشخاص خاص باشد یا اینکه دست کم با آن مغایر نباشد. همچنین مداخله می‌تواند مستقیم و بر شخص قاضی مؤثر افتد یا بر دستگاه دادگستری. پس در راستای اجرای این اصل، هر عمل غیر قانونی و خارج از اصول حقوقی، که بتواند بر فرآیند تصمیم‌گیری قضایی مؤثر باشد، بایستی نفی شود. قضاوت، برای اجرای عدالت بر پایه نظم ایجاد شده و با سایر اعمال رسمی متفاوت است؛ پس «تصمیم‌گیری قضایی» نیازمند مراقبت بیشتری است تا «به درستی» صادر و اجرا شود؛ بایستی حق‌گذاری، تابع خواست کسی شود. همچنین باید گفت که این نفی، دارای دو مرحله است: نفی مداخله و نفی تأثیرگذاری.

گروهی قضاوت را حق قاضی و نوعی ولایت در قطع نزاع می‌دانند. (سنگلجی، ۱۳۴۷، ص. ۲۲) و گروهی بر آنند که او در حقوق، حقی ندارد؛ (Shetreet, 1976, p. 105) به نظر ما، قضاوت نهادی دو چهره است؛ تنها امتیاز دادرس برای اجرای وظایف نیست، بلکه مقدمه واجبی برای دستگاه دادگستری و دادرس برای حق‌گذاری و اجرای تکالیف قانونی است. (Woodhouse, 2007, p. 156) چنان که در فقه اسلام، آن را واجب کفایی می‌داند.

#### گفتار سوم: هدف

استقلال قضایی به خودی خود هدف نیست؛ بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف است. (Burbank, 2003, p. 324) اما هدف از اصل «استقلال قضایی» و ضرورت آن چیست؟ به طور کلی هدف اصل این است که قاضی قانون را ملاک صدور رأی قرار دهد و به دستورات و نفوذ اشخاص مافوق خود توجهی نداشته باشد و علاوه بر این که دیگران، نباید او را از خدمت منصرف کنند یا مقامش را تنزل دهند یا محل خدمتش را تغییر دهند، خود نباید هراسی از این امور داشته باشد. یا

به بیان بهتر، نباید امور مذکور بر او مؤثر افتد. همچنین روشن است که این اصل، همانند سایر نهادهای حقوقی، از هدف کلی حقوق، یعنی اجرای عدالت بر پایه نظم پیروی می‌کند و نیز صحنه درگیری نظم و عدالت است؛ چرا که بخش عمده‌ای از ناقضان این اصل، تأمین‌کنندگان نظم جامعه هستند و به بهانه آن، بر استقلال قضایی می‌تازند. به طور دقیق، دو هدف عمده استقلال قضایی، تضمین رسیدگی منصفانه و حمایت از مردم‌سالاری و ارزش‌های آن است. (Barak, 2006, p. 77) و ما در کنار این دو هدف اجتماعی و فردی، حمایت از دستگاه دادگستری، یا به طور کلی، دولت را نیز بر آن می‌افزاییم.

**نخست، حقوق جامعه؛** پاسداری از اصل استقلال قضایی در بسیاری موارد، سبب حکومت قانون است؛ (Klerman & Mahoney, 2005, p. 7) و مقامات و مأموران رسمی در اعمال خود، نظارت قضایی را در می‌یابند و خارج از قانون عمل نمی‌کنند. همچنین، حل اختلافات شعب حکومت، در دادگاه مستقل و بر اساس قانون اساسی، از بدل شدن آن به جنگ قدرت پیشگیری می‌کند. (Feld & Voigt, 2003, p. 499) علاوه بر این، تصمیمات قضایی بر جامعه اثر دارد و در مواردی، منشأ سیاستگذاری است. پس باید تدابیری اندیشید تا نقش قاضی در قالب حکومت مردم نظارت و هدایت شود. (Di Federico, 1998, p. 373) و خواست دل کسی جایگزین قضاوت درست نشود.

**دوم، حقوق دستگاه دادگستری و دولت؛** نگرهبانی از استقلال قضایی، سبب افزایش اعتبار دستگاه قضایی و اعتماد عمومی بدان است، که خود موجبات اجرای درست وظایف آن دستگاه را فراهم می‌آورد و از دادرسی خودسرانه افراد پیشگیری می‌کند. بنابراین، استقلال قضایی، متضمن اطمینان مردم در مراجعه به دادگاه و تأمین اعتماد عموم به دستگاه دادگستری و حاکمیت است. (Woodhouse, 2007, p. 157) همچنین، وجود دادگاه‌های مستقل، اعتبار تعهدات دولتی را افزایش می‌دهد. (Ramseyer & Rasmusen, 1997, p. 262) اعتبار روز افزون دولت، بخشی از تعهد بزرگ‌تر حمایت از حقوق خصوصی است، که منجر به رشد و ابتکار مالی در این بخش می‌شود. (Klerman & Mahoney, 2005, p. 5) دولتی که سایه‌ی دستگاه دادرسی مستقل را بر سر بیند، ملتزم به اجرای تعهدات و قراردادهای خصوصی و محترم شمردن مالکیت افراد است و این امر، سبب رشد اقتصادی است. (Ibid.) علاوه بر این، استقلال دادگاه کارکرد و روش اداره کشور را بهینه می‌سازد. با اقامه دعوای شهروندان ناراضی، می‌توان راهکارهای اجرای بهتر وظایف مأموران دولتی را به دست آورد و عمل آنان را بهبود بخشید. (Ramseyer & Rasmusen, 1997, p. 262)

سرانجام، رعایت این اصل، یکی از علل ایجاد رویه‌های پربار قضایی در نظام‌های حقوقی است. با تضمین استقلال قاضی، او فرصت می‌یابد تا به فراتر از تفسیر لفظی مقررات بپاندیشد و سبب پویایی نظام حقوقی گردد. گرچه قانونگذاری و تعیین سیاست‌های قضایی کار دادرسی نیست.

**سوم، حقوق فردی؛** استقلال قضایی، از طرفی لازمه انصاف و حل و فصل بی‌طرفانه اختلاف است و از سوی دیگر، چون خونی در رگ‌های جوامعی است که حکومت مردم را پذیرفته‌اند (Barak, 2006, p. 77) همچنین، تضمین‌کننده مالکیت افراد و اقتصاد آزاد است.

این اصل، ضامن عدالت و احقاق حق است؛ (عالیه، ۱۴۰۶، ص. ۶۰) و درستی دادرسی را تضمین می‌کند. (دهقان، ۱۳۸۸، ص. ۸۴) رسیدگی به دعوای افراد در دادگاه مستقل، حق طبیعی آنهاست و بدون نیاز به تأسیس، در نهاد هر انسانی احساس می‌شود. تنها راه رسیدن به عدالت بر پایه قانون و حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی، تضمین استقلال قضایی است. با رعایت این اصل، زورمندان نمی‌توانند به یاری قدرتشان از رعایت حقوق افراد سر باز زنند و با نقض این اصل، نظر صاحبان قدرت و مکننت بر دستگاه دادگستری می‌چربد و آن را از احقاق حقوق فردی ناتوان می‌کند. همچنین، حل اختلافات افراد به دست نهادی مستقل و در چارچوب قانون و به دور از هرگونه مصلحت‌اندیشی، آزادی‌های سیاسی و مدنی را تضمین می‌کند. (Feld & Voigt, 2003, p. 499) و تأمین برابری شهروندان در برابر دستگاه قضایی (Di Federico, 1998, p. 385) و شرکت افراد در مدیریت امور کشور، به ویژه در دستگاه قضایی، از نتایج تأمین استقلال قضایی است.

درباره فایده اقتصادی این اصل نیز باید گفت: لازمه گسترش سرمایه‌گذاری در کشور، تضمین مالکیت خصوصی افراد است؛ از آن جایی که سرمایه دار طرف قرارداد با دولت، بیم تخلف دولت از تعهدات خویش و حتی سلب مالکیت را دارد، استقلال قضایی می‌تواند موجبات آسودگی خاطر سرمایه‌گذار را فراهم آورد. همچنین دادرسی و دادگاه مستقل می‌تواند دولت را مجبور به وفای به عهد نموده و در نتیجه، موجب افزایش سرمایه‌گذاری و در نتیجه، رشد اقتصادی کشور شود. (Feld & Voigt, 2003, p. 497)

## بخش دوم: قلمرو استقلال قضایی

## گفتار نخست: تفکیک از مفاهیم مشابه

برخی مفاهیم حقوقی، مثل اصل بی‌طرفی را معمولاً با اصل استقلال قضایی خلط می‌کنند در حالی که اصل بی‌طرفی، درباره اعمال برخی اشخاص، مثل دادستان، داور و... نیز مطرح می‌شود. الف. بی‌طرفی قاضی

اصل بی‌طرفی (Impartiality) قاضی، به گونه‌ای با استقلال او مرتبط است، که گاه آن دو را به جای هم به کار می‌برند. هر دو در حق طرف‌های دعوا مؤثرند و هدف آن دو، پیشگیری از نابرابری اصحاب دعواست، ولی بی‌طرفی دادرسی، کاملاً منطبق بر استقلال او نیست: بی‌طرفی، عبارت است از نبود تمایل در روان دادرسی، به سوی یکی از طرف‌های دعوا یا موضوع اختلاف. (Scott, 2001, p. 65) در غیر این حالت، قاضی جانبداری نموده است. به عبارت دیگر، بی‌طرفی مفهوم درونی است که به حالت روانی باز می‌گردد و تنها می‌توان آن را از لابلای اوضاع حاکم بر دعوا دریافت. (Redfern, 2003, p. 350)

بنابراین، بی‌طرفی با حالت درونی قاضی، هنگام استماع دعوا و اعمال حکم بر موضوع سر و کار دارد؛ (Foster, 2006, p. 61) پس، مفهومی شخصی (Subjective) است و استقلال، مفهومی است عینی (Objective) (غمامی و محسنی، ۱۳۸۶، ص. ۴۶) به بیان دیگر، در بی‌طرفی، از رابطه قاضی و طرف‌های دعوا سخن می‌گویند و در استقلال، موضوع مطالعه، رابطه دادرسی و نیروهای دارای توان دخالت در کار وی، است. جانبداری، وابسته به اراده قاضی است و او «می‌خواهد» مسیری را برود که نفع یکی از طرف‌های دادرسی قرار دارد؛ اما نقض استقلال قاضی، به خواست دادرسی نیست یا دست کم، او اراده سالمی ندارد و تنها نتیجه‌ای برابر با جانبداری دارد. همچنین، بی‌طرفی دادرسی، برخلاف استقلال او، بیشتر در دعاوی حقوقی مطرح می‌شود و در بیشتر جرایم، به ویژه جرایمی که تنها ماهیت عمومی دارد، کمتر بروز می‌یابد.

با این همه، اگر از دریچه «حق فردی» به استقلال قاضی بنگریم، دایره شمول آن با بی‌طرفی یکی است و خلل در استقلال، ملازمه با آسیب به بی‌طرفی قاضی دارد. چرا که استقلال، شرط لازم بی‌طرفی است و تنها هنگامی قاضی می‌تواند بی‌طرفانه قضاوت کند، که دستگاه دادگستری مستقل باشد؛ قاضی نباید نگران واکنش یا انتقام نیروهای خارجی باشد. (Linton, 2006, p. 328) با این همه، اگر زمینه‌های استقلال قضایی فراهم باشد و دادرسی مستقل بود، به معنای بی‌طرفی او نیست و ممکن است منافع یکی از اصحاب دعوا را بر دیگری ترجیح دهد.

علاوه بر این، گاهی، نظارت بر بی‌طرفی قاضی، بهانه‌ای برای نقض استقلال اوست و نیروهای ناصالح قضایی در پس پرده‌ی تضمین بی‌طرفی دادرس و پیشگیری از جانبداری، نقض استقلال او را در سر می‌پروراندند. اما همیشه استقلال قضایی بدین نحو نقض نمی‌شود: ممکن است که هدف مداخله کننده لزوماً لحاظ نفع یکی از طرف‌های دعوا نباشد؛ یا حتی اگر چنین باشد، دخالت در استقلال قاضی به نتیجه نرسد و هدف مداخله عقیم ماند.

به هر حال، بی‌طرفی قاضی متضمن سه رکن است: (Foster, 2006, p. 61)

**نخست**، ذی‌نفع نبودن (Disinterest)؛ یعنی اینکه دادرس در موضوع دعوا یا پیروزی یکی از طرف‌ها، نفع مالی یا گونه‌های دیگر منفعت را نداشته باشد.<sup>۱</sup>

**دوم**، نبود جهت‌گیری (Open-minded)؛ یعنی دادرس اظهارات طرف‌های دعوا را بدون گرایش شخصی یا مالی استماع کند.<sup>۲</sup>

**سوم**، عینی‌نگری (Objectivity)؛ یعنی دادرس بر اساس قوانین و اوضاع و احوال حاکم بر موضوع رأی صادر کند و از تأثیر عواملی که از حب و بغض شخصی بر می‌خیزد، پیشگیری کند. (Stevens, 1999, p. 380)<sup>۳</sup>

لازم به ذکر است که بی‌طرفی دادرس یا صداقت او در اجرای قانون (Integrity of Judge) را، به واسطه درونی بودن، نمی‌توان در بند قاعده در آورد و با قوانین تضمین نمود. (Foster, 2006, p. 61) البته برای تضمین این اصل، می‌توان تمهیداتی را اندیشید که بر اساس آن، دادرس برای اعمال خویش پاسخ‌گو باشد؛ منتها مشکلی که وجود دارد، نقض استقلال او در تصمیم‌گیری است. قضاوت یک قاضی درباره پرونده‌های دارای موضوعات مختلف، به بی‌طرفی قاضی صدمه می‌زند: ممکن است او درباره یکی از موضوعات، اطلاعات لازم را نداشته باشد یا طرفی را هم طبقه خود احساس کند در حالی که طرف دیگر چنین نیست. (Stevens, 1999, p. 379) اگر قاضی متخصص باشد، علاوه بر این که تخصص و تجربه او، احتمال بی‌دانشی‌اش را کاهش می‌دهد، احتمال ارجاع پرونده دارای طرف‌های هم‌طبقه هم کم می‌شود.

۱ این عوامل را، که معمولاً پیش از رسیدگی در دادگاه وجود دارد، می‌توان با عنوان موارد رد دادرس، در ماده ۹۱ قانون آیین دادرسی مدنی در دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۹ یافت.

۲ این عوامل در جریان دادرسی و پس از شروع دعوا بروز می‌یابند و برای پیشگیری از آن، وضعیت روحی قضات را در ابتدای شروع به کار، ارزیابی می‌کنند.

۳ این عوامل، با عواملی که ناخواسته تأثیر خود را بر دادرس می‌نهند جداست: مشاهده آثار اخلاقی در رأی قاضی به واسطه پایبندی او به اخلاق عمومی، ناگزیر و غیر ارادی است؛ اما این که دادرس، به واسطه رنجیدگی خاطری که از رفتار یکی از طرف‌های دعوا پیدا کرده، تصمیم خود را تغییر دهد، مخالف بی‌طرفی اوست.

ب. استقلال سایر اشخاص:

نقطه اصلی مطالعه استقلال قضایی، «عمل قضایی» و در نتیجه، تصمیم‌گیری (Independence as to Decision Making) است و «اعمال اداری» قاضی، تا هنگامی که تأثیری در تصمیم‌گیری او نداشته باشد، تابع سلسله مراتب است. با این همه، نایب‌ست استقلال قضایی را نهادی مطلق و تغییرناپذیر دانست؛ بلکه باید ویژگی دادگاه‌های گوناگون را نیز در نظر داشت. (Burbank, 2003, p. 325) پس، از این نظر، میان کسانی که به اعمال قضایی می‌پردازند، تفاوت‌هایی وجود دارد. از آنجایی که وظایف و اختیارات دادرس دادگاه، با صاحب منصبان دادرس، مانند دادستان، دادیار و بازپرس متفاوت است، مفهوم استقلال ایشان نیز مرادف نیست. حمایت از استقلال مقامات دادرس، به اندازه قاضی دادگاه خطیر نیست؛ چرا که رأی او از جانب قاضی بازبینی می‌شود؛ اما رأی قاضی، گرچه در برخی موارد، تجدید نظر می‌شود، اما قاطع دعوا در همان مرحله است. قضات دیوان عالی کشور نیز به دلیل نداشتن دخالت مستقیم در صدور رأی و نبود تهدید حقوق فردی طرف‌های دعوا در این مقام، دست کم از این نظر، نیازمند استقلال، به قوت قضات دادگاه نیستند. همچنین، مجریان آرای دادگاه، گرچه دارای مقام قضایی هستند، بیشتر به اجرای تصمیمات قاضی می‌پردازند تا صدور حکم.

علاوه بر این، ممکن است استقلال اشخاصی چون داور یا قاضی دیوان‌های بین‌المللی نیز مطرح شود. داور، با تشریفات دادرسی و در درون نظام قضایی به حل اختلاف نمی‌پردازد؛ از این روی، استقلال او متضمن استقلال مالی یا امنیت شغلی و ... نیست. از سوی دیگر، دادگاه بر تصمیم او نظارت می‌کند و رعایت استقلال او خطیر نیست. با این همه، در مقررات مربوط به داوری، از استقلال او نام برده‌اند: مثلاً هنگامی می‌توان داور را جرح نمود که دلایل کافی برای تردید در بی‌طرفی و استقلال او موجود باشد. (UNCITRAL Model Law, Art. 12 (2)) همچنین، داور باید در صدور رأی شجاع باشد و از طرف‌های دعوا ترسی برای انتخاب دوباره نداشته باشد. (Markin, 2004, p. 150) علاوه بر این، در برخی کشورها، برای داوران، همانند دادرسان، مصونیت از تعقیب قرار داده‌اند. (Ibid.) چرا که تعقیب داور می‌تواند از جمله وسایل تحمیل نظر بر داور باشد. انتخاب داور از جانب دو طرف که می‌تواند دخالت‌های طرف مقابل را خنثی کند و نیز سرداور به دست داوران، که نفع مستقیم در صدور رأی ندارند، از جمله تمهیدات رعایت استقلال اوست.

#### گفتار دوم: محدودیت‌های استقلال قضایی

قضات در تصمیم‌گیری، باید از نفوذ و دخالت ناروای قوا و نیروهای ناصالح در امان باشند؛ چه از دخالت مستقیم قوای سیاسی و اجرایی کشور و چه دخالت غیر مستقیم افکار عمومی و رسانه‌های

گروهی. لازم به ذکر است، به نظر کسانی که در فرانسه درباره استقلال قضایی تحقیقات میدانی نموده‌اند، میان ضعیف بودن دولت و استقلال قضایی رابطه وجود دارد؛ هنگامی که دولت ائتلافی است، دستگاه دادگستری، نسبت به دوران یکپارچگی دولت، استقلال بیشتری دارد. ( Franck, 2008, p. 277)

به هر حال، حدود استقلال قضایی تا کجاست؟ آیا قضاوت می‌تواند حتی طبق نظر شخصی خود حکم کنند یا اینکه استقلال در رای مطلق نیست و منطقی‌اً دارای محدودیت‌هایی است؟ در حقوق اسلام، فقها بر آنند که قاضی در مواردی که به صحت و حقانیت ادعایی علم دارد، می‌تواند به علم خود عمل کند. (سنگلجی، ۱۳۴۷، ص. ۱۴۰) در نتیجه، در گذشته‌ای که دستگاه دادگستری جدید وجود نداشت، صدور رأی مبتنی بر علم، در کشور ما پسندیده بود. البته این امر، برخی حقوق دانان غربی را به این باور رسانده که صدور حکم از طرف قاضی مسلمان، تنها مبتنی بر علم اوست و در اجرای خواسته‌های خود، اختیار مطلق دارد. (علیزاده، ۱۳۸۷، ص. ۱۰۷) حال، برای روشن شدن موضوع، باید ابتدا به این مسأله پاسخ داد که آیا قاضی می‌تواند با وجود حکم، به منطق خویش استناد کند یا تنها علم بر موضوع شرط است؟ در پاسخ باید گفت، علاوه بر این که فقها تنها علم بر موضوع را شرط استناد به علم قاضی می‌دانند، تبصره ماده ۳ قانون آیین دادرسی، که حکمی بی‌سابقه در حقوق ماست، تکلیف را دست کم درباره مقررات قانونی روشن نموده است: «چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند، پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد» و در نتیجه او نمی‌تواند به علم خلاف قانون خود استناد کند. به علاوه، یکی از شرایط قاضی در فقه، عدالت است؛ عدالت در این جایگاه، به معنی جهت‌گیری درست، امانت‌داری، عفت با محارم، و امن نگاه داشتن خویش از رضا و غضب است؛ (عالیه، ۱۴۰۶، ص. ۴۸) که خود این موارد می‌تواند شرایطی برای تضمین دادرسی درست باشد. بنابراین، قاضی نمی‌تواند به بهانه‌ی استقلال، خلاقیت، یا استدلال‌های شهودی، برخلاف حکم قانون و اصول مسلم حقوقی (مانند اصل براءت) حکم صادر کند؛ استقلال او تا جایی معتبر است که وسیله‌ای برای تجاوز به قواعد و اصول حقوقی و نیز حقوق فردی نشود و گر نه، علاوه بر نقض حکم در مراجع بالاتر، موجب تعقیب انتظامی و حتی در برخی موارد، تعقیب کیفری یا مسؤولیت مدنی می‌شود.

ممکن است بگوییم قاضی، به سبب استقلالی که دارد، جز در موارد خاص، ملزم به پیروی از رویه قضایی نیست؛ (فرکمان و وگیش، ۱۳۸۲، ص. ۱۵۸) اما تضمین برابری افراد در برابر دستگاه قضایی، بر تبعیت قاضی از رویه قضایی حاکم است و استقلال همه‌جانبه او را محدود می‌سازد. چرا که دادگاه کاملاً مستقل، رفتار منظم اجتماعی و فعالیت‌های اقتصادی جامعه را ناممکن می‌سازد.



اگر نتیجه هر پرونده، تنها فهم دادرس باشد و با تصمیم پرونده‌های دیگر شامل موضوعات مشابه، متعارض باشد، شهروندان نخواهند و نمی‌توانند به دادگاه رجوع کنند. (Burbank, 2003, p. 326). در نتیجه، استقلال قضایی مطلق نیست؛ یعنی دادگاه‌ها نمی‌توانند آن گونه که خود مناسب می‌دانند، بدون محدودیت خارجی یا داخلی، بالقوه یا بالفعل رأی صادر کنند. انسان، خودپسند و فسادپذیر است و حتی معیارهای اخلاقی افراد هم متغیر است. (Ibid.) پس باید برای دیدبانی عمل قضایی و تعیین حدود استقلال، چاره‌ای اندیشید. اصل «پاسخ‌گویی» (Accountability) از جمله شیوه‌های تحدید استقلال مطلق قاضی، و به معنای مسؤولیت برای حالت یا کیفیتی از رفتار قضایی است که از معیارهای متعارف منحرف شده است. (Foster, 2006, p. 97)

استقلال و مسؤولیت قضایی، مفاهیم مکملی هستند که می‌توانند و باید با هم باشند. آن‌ها دو روی یک سکه‌اند: دستگاه دادگستری مسؤولی که استقلال نداشته باشد، ضعیف و ناتوان است و دستگاه دادگستری مستقل که مسؤولیتی نداشته باشد، بسیار خطرناک است. (Burbank, 2003, p. 325) به طور کلی، باید کسانی را مسؤول یک تصمیم دانست که دارای اراده بوده و منشأ تصمیم هستند؛ اگر قاضی استقلال نداشته باشد، مسؤول دانستن او در برابر اعمال و تصمیماتش خلاف انصاف و عدالت است. همچنین، پاسخ‌گویی و مسؤولیت قاضی، یک اصل دموکراتیک است. (Di Federico, 1998, p. 373) یعنی این که قاضی در حالی که مستقل است و به امور قضایی می‌پردازد، بایستی در برابر مردمی که صاحبان حکومت و کشورند، پاسخ‌گو باشد.

اما مهم است بدانیم، چه مرجعی مراقبت از اعمال و رفتار دادرسان را بر دوش دارد. اصل کلی این است که مرجع انتصاب کننده دادرسان، صالح ترین مرجع نظارت بر اعمال و رفتار قضات است. اما آیا پاسخ‌گویی قاضی باید بر پایه مقررات ویژه باشد یا اینکه مقررات عمومی راجع به شهروندان، بر پاسخ‌گویی قاضی نیز حاکم است؟ آیا قاضی باید در برابر نهادهای خارج از قوه قضاییه هم پاسخ‌گو باشد؟!

برخی حقوقدانان، مخالف مسؤولیت دادرس در خطاهای سبک هستند. چنان که مسؤولیت ناشی از تقصیر دادرس بر مبنای اصل ۱۷۱ قانون اساسی را در صورتی که تقصیر به معنای مرسوم خود گرفته شود، ناسازگار با ضرورت‌های این شغل مهم می‌دانند. (کاتوزیان ۱۳۸۷، ص. ۳۸۸) این نظر از این جنبه که مداخله‌کنندگان در استقلال قاضی، ممکن است این مداخله را در پوشش مسؤولیت او روا بدارند، درست است؛ چرا که استقلال قاضی را بیشتر مقاماتی تهدید می‌کنند که بر کار قاضی نظارت دارند. پس برای حل این مشکل، بایستی مرجع رسیدگی به تخلفات قضات، مستقل و در درون نظام دادگستری باشد، یعنی مرجع قضایی باشد و اعضای آن متشکل از دادرسان باشند تا مقامات اجرایی؛ چرا که منطقی نیست، افرادی که خود استقلال ندارند و از

مصونیت شغلی برخوردار نیستند، مرجع رسیدگی به خطای دادرس باشند؛ در این صورت، مقامات اجرایی می‌توانند وسیله ایی برای تعلیق و انفصال دادرس قرار گیرند. همچنین، اصولاً متهم کردن و برکناری قضات، نبایستی واکنشی در برابر محتوای تصمیمات قضایی آنان باشد؛ بلکه تنها در جهت هدف قانونی خود به کار رود. (Burbank, 2003, p. 328)

برای همین، کمیسیون حقوق بشر نگرانی خود را درباره اخراج دو قاضی به دست رییس جمهور یک کشور به منظور منع دخالت قوه اجرایی رد کرده و اعلام می‌کند: رفتارهای خلاف شأن و تخلفات دادرسان، بایستی زیر نظر نهادی کاملاً مستقل از دیگر شعب قدرت، رسیدگی شود. (UN doc. GAOR, A/53/40 (vol. 1), Par. 149) اصل هفدهم اصول بنیادین استقلال قوه قضاییه<sup>۱</sup> نیز در این باره اعلام می‌کند: «اتهام یا هر ادعایی که علیه قاضی درباره صلاحیت قضائی و حرفه‌ای او اقامه می‌شود، بایستی در معرض رسیدگی مرجعی مستقل، به صورت منصفانه، تحت دادرسی مشابه قرار گیرد...». بر اساس ماده ۴۲ لایحه اصلاح قسمتی از قانون اصول تشکیلات دادگستری و استخدام قضات نیز، تعقیب کیفری قاضی، پیش از تعلیق او از جانب دادگاه عالی انتظامی ممکن نیست. چرا که قاضی بدون مصونیت از تعقیب کیفری، مصونیت شغلی ندارد و به راحتی به استقلال او تعدی می‌شود. به هر حال، بایستی نهاد واحد با معیاری همسان، به تخلفات قضایی رسیدگی کند. وجود نهادهای مشابه و موازی، که بتوانند قاضی را به طور دایم از خدمت منفصل نمایند و رأیشان هم در مواقعی، قطعی باشد، خلاف استقلال قضایی است. (شمس، ۱۳۸۷، ص. ۱۷۳-۱۷۴) لذا، در یک نظام قضائی که قضات آن به این راحتی سلب صلاحیت می‌شوند، مفهوم استقلال قضائی سخت تحریف شده می‌نماید.

#### نتیجه:

اصل استقلال قضایی، از مهم‌ترین اصول حقوقی راجع به قضاوت است که می‌توان با اندکی دقت به معنا و مبنای آن پی برد. با این همه، کمتر متنی یافت می‌شود که جداگانه به آن پرداخته باشد. شاید دلیل این امر روشن بودن موضوع و یا ارتباط آن با مباحث سیاسی و گرایش‌های مختلف حقوقی باشد. این اصل، علاوه بر این که تأمین‌کننده دو هدف عمده نظم و عدالت در

۱ مصوب هفتمین کنگره سازمان ملل درباره پیشگیری از جرم و بازپروری مجرمین در میلان ایتالیا، بوسیله دو قطعنامه ۴۰/۳۲ و ۲۹ نوامبر و ۴۰/۱۴۶ و ۱۳ دسامبر ۱۹۸۵. علت تنظیم این اصول، کمک به کشورهای سازمان ملل برای وارد کردن مفاهیم مقرر در معاهده، در حقوق داخلی‌شان است.

حقوق است؛ به طور خاص، سه فایده مهم دیگر را نیز در پی دارد: حفظ حقوق جامعه؛ تأمین حقوق دادگستری و تضمین حقوق فردی.

در عین حال، بایستی از آمیزش استقلال با بی طرفی قضایی پیشگیری کرد؛ بی طرفی، تنها درباره حالات درونی قضایی است، اما استقلال، علاوه بر این که درباره حالات درونی و وابستگی نداشتن به نیروهای مداخله گر است، درباره دخالت های خارجی داخل و خارج دستگاه دادگستری نیز مطرح می شود.

امر مهم استقلال قضایی، با امر خطیر مسؤولیت او نیز متداخل و گاهی متعارض است؛ لذا باید در پی چاره ای بود تا حدود هر دو را شناخت و این ممکن نیست، مگر با مطالعه تفصیلی تک تک مصادیق استقلال قضایی، مثل امنیت شغلی، مصونیت از تعقیب و ... .

### فهرست منابع

#### الف. فارسی

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. ارسطو (۱۳۸۱)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، مسبوط در ترمینولوژی حقوق، جلد نخست، چاپ سوم، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۳. دهقانی، علی (۱۳۸۸)، استقلال قضایی ایران در پرتو تحولات قانون گذاری، مجله پژوهش های حقوقی، شماره ۱۵.
۴. منتسکیو (۱۳۴۳)، روح القوانين، ترجمه علی اکبر مهتدی، چاپ پنجم، تهران: اقبال.
۵. ساکت، محمد حسین (بهار ۱۳۸۲)، دادرسی در حقوق اسلامی، چاپ نخست، تهران: میزان.
۶. سنگلجی، محمد (مهرماه ۱۳۴۷)، قضا در اسلام، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۷. شمس، عبدالله (پاییز ۱۳۸۷)، آیین دادرسی مدنی، جلد نخست، چاپ نوزدهم، تهران: دراک.
۸. عالییه، سمیر (۱۴۰۶)، القضا و العرف فی الاسلام (دراسه مقارنه)، بیروت: المؤسسة الجامعیه الدراسات و النشر و التوزیع.
۹. علیزاده، عبدالرضا (۱۳۸۷)، مبانی رویکرد اجتماعی به حقوق، چاپ اول، تهران: سمت.
۱۰. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۹)، فقه سیاسی، جلد اول، چاپ دوم، تهران: سمت.
۱۱. غمامی، مجید و حسن محسنی (۱۳۸۶)، اصول آیین دادرسی مدنی فرا ملی، چاپ اول، تهران: بنیاد حقوقی میزان.

۱۲. فرکمان، آنکه و توماس وگیش (زمستان ۱۳۸۲)، **دادگستری در آلمان**، ترجمه محمد صادری توحیدخانه و حمید بهره‌مند بگ‌نظر، چاپ اول، تهران: سمت.
۱۳. قاضی، ابوالفضل (۱۳۶۸)، **حقوق اساسی و نهادهای سیاسی**، جلد اول، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷)، **الزام‌های خارج از قرارداد (ضمنان قهری)**، جلد نخست، چاپ هشتم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

#### ب. خارجی

15. Barak, Aharon (2006), **the Judge in a Democracy**, Princeton: Princeton University Press.
16. Berlin, Isaiah (2002), **Liberty: Incorporating Four Essays on Liberty**, New York: Oxford University Press.
17. Burbank, Stephen B. (2003), "What do we meant by Judicial Independence", *Ohio State Law Journal*, vol. 64: 323.
18. Di Federico, Giuseppe (Summer 1998), "Prosecutorial Independence and the Democratic Requirement of Accountability in Italy", *Brit. J. Criminol.* vol. 38.
19. Feld, Lars P. & Stefan Voigt (2003), "Economic Growth and Judicial Independence: Cross-country Evidence Using a New Set of Indicators", *European Journal of Political Economy*, vol. 19.
20. Foster, Steven (2006), **The judiciary Civil Liberties and Human Rights**, Edinburgh: Edinburgh University Press Ltd.
21. Franck, Raphael (2008), "Judicial Independence under a divided Polity: A Study of Rulings of French Constitutional Court, 1959-2006" *The Journal of Law, Economics & Organization*, vol. 25, no. 1, 262-284.
22. Hayo, Bernd & Stefan Voigt (2007), "Explaining de facto Judicial Independence", *International Review of Law and economics*, no. 27, 269-290.
23. Klerman, Daniel M. & Paul G. Mahoney (2005), "The Value of Judicial Independence: Evidence from Eighteenth Century England", *American Law and Economics Review*, vol. 7 no. 1.
24. Linton, Suzannah (2006), "Safeguarding the Independence and Impartiality of the Cambodian Extraordinary Chambers", *Journal of International Criminal Justice*, no. 4, 327-341.
25. Markin, Robert M (2004), **Arbitration and award \_ England / Arbitration and award \_ Wales / London L L P.**
26. Redfern, Alan, Hunter, Martin (2003), **Law and Practice of International Commercial Arbitration**, London: Sweet& Maxwell.
27. Ramseyer, J. Mark & Eric B. Rasmusen (1997), "Judicial Independence in Civil Law Regime: The Evidence from Japan", *Journal of Law, Economic and Organization*, v. 13 n. 2, 259-286.

28. Scott Donahey, M (2001), **the UDRP and the Appearance of Partiality: Panelist Impaled on the Horn of Dilemma Paper**, Tomlinson Zisko Morosoli & Maser LLP.
29. Shetreet, Shimon (1976), **Judges on trial; a study of the appointment and accountability of the English judiciary**, Amsterdam: North-Holland Publishing.
30. Stevens, Robert (1999), "A Loss of Innocence? **Judicial Independence and separation of Powers**", Oxford Journal of Legal Studies, vol. 19, 365-402.
31. Winker, Adam & James Zagel, **The Independence of Judges**, U.S. District Court, Northern District of Illinois, University of California, Los Angeles School of Law, Public Law & Legal Theory Research Paper Series, Research Paper No. 05-29
32. Woodhouse, Diana (2007), "**United Kingdom: The Constitutional Reform Act 2005 — Defending Judicial Independence the English Way**", I•CON, Oxford University Press and New York University School of Law, Vol. 5, No 1, 153-165.

## اسناد بین المللی

33. Basic Principles on the Independence of the Judiciary, Adopted by the Seventh United Nations Congress on the Prevention of Crime and the Treatment of Offenders held at Milan from 26 August to 6 September 1985 and endorsed by General Assembly resolutions 40/32 of 29 November 1985 and 40/146 of 13 December 1985
34. United Nations document. GAOR, A/53/40 (vol. 1) .  
UNCITRAL Model Law, on Arbitration.

